

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی پاسخ چهارم

نسبت به پاسخ چهارم مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه اشکالی را مطرح نموده است^[1] که مرحوم والد ما رحمه الله نیز این اشکال را اختیار نموده است.^[2] به نظر ما این اشکال به بیان مرحوم اصفهانی رحمه الله در اشکال به مرحوم صاحب محجة رحمه الله بازگشت دارد.

دیدگاه مرحوم محقق اصفهانی

مرحوم اصفهانی رحمه الله در اشکال به مرحوم عراقی رحمه الله می فرماید: هر چند بین هویت های مغایر اجزاء زمان، هویت اتصال و وجود دارد اما بحث در این است که آیا زمان تلبس ذات به مبدأ با زمان انقضاء دو هویت هستند یا یک هویت؛ پس در نتیجه اتصال به معنای وحدت نیست.

طبق بیان مرحوم بروجردی رحمه الله از آن جا که اجزاء زمان با هم متصل هستند و اتصال مساوق با وحدت و تشخیص است، پس زمان وجودی یکتا دارد. اما بنابر دیدگاه مرحوم اصفهانی رحمه الله اتصال مساوق با وحدت نیست یعنی هر چند زمان دارای اجزاء متعدد و متغایر و در عین حال متصل است اما این مسئله سبب نمی شود که زمان هویت یگانه داشته باشد؛ در نتیجه هویت در هنگام تلبس با هویت در زمان انقضاء تفاوت دارد. به عنوان مثال اگر اتصال مساوق با وحدت باشد به این معنا است که به تمامی روزها تا قیامت بتوان مقتل الحسین علیه السلام اطلاق نمود در حالی که مسلم صحیح نیست. به تعبیر مرحوم امام رحمه الله ابتدا، وسط و انتهای روز سه هویت متفاوت بوده و از نظر عرف این ها یکی نیستند.

مرحوم امام رحمه الله در توضیح کلام مرحوم اصفهانی رحمه الله می فرماید: درست است که عرف وحدت اتصال را قبول دارد اما تجدد و تصرم نیز مورد توجه عرف است به این معنا که عرف جزء سابق و جزء لاحق را یکسان نمی بیند پس در عین این که هر جزئی از زمان با جزء دیگر متصل است اما ابتدا و انتهای روز را مغایر با هم می داند. سپس به کلام مرحوم اصفهانی رحمه الله اشاره نموده و می فرماید: در بحث مشتق بقاء معتبر در ذات مربوط به جزء معینی است که مبدأ در آن تحقق پیدا کرده است که این مسئله در اسم زمان وجود ندارد و بقاء تصرمی نمی تواند اشکال مذکور را حل نماید؛ در نتیجه هر چند میان اجزاء زمان اتصال وجود دارد اما در عین حال این دو هویت از لحاظ عقل و عرف مغایر با هم هستند.

جمع بندی و بیان نظر مختار

به نظر ما یکی از اشتباهات مرحوم عراقی رحمه الله تشبیه زمان به خط است چون در زمان یک جزء منقضی می شود و سپس

جزء بعد می‌آید. اما در خط چنین نیست و انقضاء در نقاط بی معنا است.

اما در رابطه با اشکال مرحوم عراقی رحمه الله به مرحوم آخوند رحمه الله که چرا ایشان جواب مطرح شده در استصحاب زمان را در اینجا مطرح نمود می‌توان گفت: طبق بیان مرحوم اصفهانی و مرحوم امام رحمهما الله در این مسئله عرف زمان را باقی نمی‌داند به این معنا که عرف آنات و ساعات را مغایر با هم می‌بیند بنابراین اگر با شخصی ساعت هشت قرار داشته باشیم اما ساعت دوازده برویم و بگوئیم این‌ها یکی هستند و فرقی ندارند، عرف می‌گوید این‌ها تفاوت دارند.

به بیان دیگر مرحوم آخوند رحمه الله کاملاً متوجه بوده که جواب مطرح شده در باب استصحاب را نمی‌توان در اسم زمان مطرح نمود چون در استصحاب قرار است حکم شرعی که از امور اعتباری است بر مستصحب باز شود و حاکم برای بقاء موضوع عرف است یعنی عرف می‌گوید زیدی که قرار است امروز آنرا استصحاب نمائیم با زید پنج سال قبل یکی است، یا اگر عرف حکم به وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه نمود کافی است. اما در مسئله محل بحث عرف قائل به تفاوت و تغیر میان زمان‌های مختلف است.

ضمن این‌که می‌توان گفت در استصحاب بقاء موضوع از لحاظ عرف لازم است اما در اسم زمان بقاء ذات از لحاظ عقل ضروری است؛ با این توضیح که هر چند در باب استصحاب با تسامح عرفی شاید بتوان گفت آنات با هم متحد هستند اما در این مسئله واقعاً ذات وجود ندارد و انقضای مسامحی مفید نیست چون مقصود از انقضاء و تلبس در این مسئله مسلم انقضاء و تلبس حقیقی است؛ یعنی اگر قرار شد ذات تلبس به مبدأ داشته باشد باید به صورت حقیقی تلبس داشته باشند و تسامح اعتباری ندارد پس در بقاء ذات نیز تسامح مفید نبوده و باید به صورت حقیقی موجود باشد.

به بیان دیگر دو مطلب را می‌توان در دفاع از مرحوم آخوند رحمه الله مطرح نمود: الف- گر چه مستصحب در باب استصحاب باید از لحاظ عرفی باقی باشد اما در مسئله محل بحث غیر از حکم عقل، ذات از لحاظ عرفی نیز باقی نبوده و عرف زمان اول را غیر از زمان دوم می‌داند.

ب- در استصحاب محور بقاء موضوع، از نظر عرف است اما در این مسئله محور، بقاء ذات از لحاظ عقلی است چون تلبس و انقضاء امری حقیقی، عقلی و واقعی است نه امری خیالی، تسامحی و تجوّزی، پس بقاء ذات نیز باید امری واقعی باشد.

هر چند در این مسئله به تبادر و مانند آن استدلال شده و در نتیجه می‌گویند نزاع، نزاعی لغوی است، اما این بحث قرینه خوبی بر عقلی بودن نزاع در مسئله محل بحث است چون عقل حاکم بر تلبس یا انقضاء ذات از مبدأ است. شاهد ادعای مذکور این است که در هیچ کتاب لغت اشاره به نزاع مشتق نشده است.

در دوره سابق اصل دیدگاه مرحوم امام رحمه الله که فرمود: عرف به تدرّج توجه دارد را پذیرفتیم با این تفاوت که تفصیل داده و گفتیم عرف به تدرّج در دقیقه و ساعت‌ها توجه ندارد؛ به عنوان مثال اگر قتل در امروز اتفاق افتاد، عرف بین الان و دو ساعت دیگر تفاوتی قائل نمی‌شود بنابراین به امروز مقتل می‌گوید. اما عرف تدرّج در ایام را متوجه شده و میان آن‌ها تفاوت می‌گذارد.

در این دوره ضمن این‌که مسئله استصحاب و اسم زمان را مطرح نموده و به تفاوت این دو اشاره نمودیم به این نتیجه رسیدیم که هویت‌های مختلف در زمان وجود دارد و اتصال کافی نیست؛ بنابراین به تبع مرحوم امام رحمه الله می‌گوئیم نزاع مشتق در اسم زمان جریان ندارد.

مرحوم آخوند رحمه الله در ادامه بحث مشتق می‌فرماید: روشن شد که افعال و مصادر از محل نزاع خارج می‌باشند چرا که یکی از شرائط محل نزاع در بحث مشتق اتحاد بین مبدأ و ذات می‌باشد؛ به عنوان مثال در مصادر اعم از ثلاثی مجرد و مزید، مصدر با ذات متحد نیست بلکه مصدر تنها دلالت بر اتصاف ذات به وصف مذکور را دارد. در افعال نیز این مسئله وجود دارد یعنی ضرب تنها دلالت بر حدوث ضرب و قیام ضرب به زید را دارد.

شاید به عنوان یکی از ثمرات بحث مذکور بگوئیم عالم نحوی یا منطقی در مورد جمله «زید ضرب» می‌گوید: این جمله حملیه است. اما عالم اصولی چون در جمله حملیه اتحاد را لازم می‌داند و به این علت که بین ضرب و زید یا محمول و موضوع اتحاد وجود ندارد می‌گوید جمله حملی نیست.

به نظر می‌رسد به این مطلب اشکال وارد است به این بیان که اتحاد در حمل و بحث مشتق با هم تفاوت دارند چون در حمل ملاک این نیست که مبدأ با ذات متحد باشد بلکه ملاکش وجود اتحاد بین محمول و موضوع و ربط بین آنها است که این مسئله در جملاتی مانند «زید عدال» و «زید ضرب» موجود است؛ بنابراین فرق گذاشتن بین عالمان نحو و منطق از یک طرف و عالم اصولی از طرف دیگر در این مسئله صحیح نیست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1]. «و فيه: أنَّ العُرف كالعقل كما يحكم بالوحدة الاتصاليَّة للزمان يرى تجدِّده و تصرِّمه و عدم اجتماع لاحقة بسابقه، فللزمان هويَّة اتصاليَّة لكنَّها متصرِّمة متقضِّيَّة، فالיום لدى العرف عبارة عن هويَّة باقية لكن على نحو التصرُّم، لا بمعنى كون حدِّه الأوَّل باقياً إلى آخره، فيرى أوَّله غير وسطه و آخره، فإذا حدثت في أوَّل اليوم حادثة لا يرى زمان الوقوع باقياً و قد زال عنه المبدأ، بل يرى اليوم باقياً و زمان الوقوع منقضياً. و بالجملة: البقاء الَّذي يعتبر في المشتقَّ هو بقاء الشخص الَّذي يتلبَّس بالمبدأ عيناً، و هو غير باقٍ في الزمان، و البقاء التصرُّمي التجدِّدي لا يدفع الإشكال. نعم لو كان في نظر العرف بقاء الزمان كالزمانيّ كان الإشكال مرتفعاً، لكنَّه ليس كذلك عرفاً و لا عقلاً.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج 1، ص: 199.
- [2]. «و رابعاً: أنَّ الاتِّصال مساوق مع الوحدة، و لذا لا تعدَّد في الزمان. و فيه: أنَّ هذا بحث فلسفي، و لكنَّ العرف يرى الزمان ممَّا يوجد و ينقضي.» دراسات في الأصول، ج 1، ص: 382.